

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هشتم-شماره چهارم-زمستان ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۳۰

معرفی نسخه خطی شکارنامه ملکشاهی و بررسی سبکی و محتوایی آن

(ص ۱۲۴-۱۰۷)

امین مجلی‌زاده (نویسنده مسئول)^۱، مهدی نوریان^۲، جمشید مظاهری^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۳/۰۲

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۲۱

چکیده

شکارنامه ملکشاهی یا خسروی کتابی است که در قرن پنجم هـ.ق به دستور ملکشاه سلجوقی و سعی خواجه نظام الملک و به دست خواجه ابوالحسن علی بن محمد نیشابوری براساس چندین بازنامه و شکارنامه و بخصوص ترجمه «شکارنامه نوشیروانی» و مشورت با استادان عهد سلجوقی تألیف شده است. از آنجاکه این رساله تاکنون تصحیح و به زیور طبع آراسته نشده است و از سوی دیگر حاوی شواهد فراوان کهن زبانی است تحلیل و بررسی ویژگیهای سبکی آن در تدوین سبک‌شناسی دوره اول زبان فارسی اهمیت دارد. نگارنده در این پژوهش سعی دارد تا به بررسی ویژگیهای سبکی و بخصوص زبانی این اثر بپردازد و آن شواهد را از طریق نظم و نثر قدیم تحلیل کند.

کلمات کلیدی: شکارنامه ملکشاهی، سبک، ابوالحسن نیشابوری، نثر قرن پنجم، نسخه خطی.

^۱ گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران.

aminmojalle@gmail.com

^۲ گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران.

^۳ گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران.

مقدمه

در پژوهش‌های سبکی زبان فارسی تحلیل و بررسی آثار دوره اول زبان فارسی اهمیت زیادی دارد (درباب آدوار زبان فارسی رک دستور تاریخی زبان فارسی: ص ۹)؛ زیرا به دلایل مختلف تعداد آثار برجای مانده از این دوره نسبت به دوره‌های بعدی زبان فارسی کمتر است. بعضی از این آثار یا از بین رفته‌اند و یا قسمت اندکی از آنها برجای مانده است؛ مثل: کلیله و دمنه منظوم رودکی، ترجمه کلیله و دمنه بلعمی، بخش‌های عمده تاریخ بیهقی و شاهنامه ابومنصوری و ... گاهی پیدا شدن این آثار در گوشه و کنار دنیا مانند وامق و عذرای عنصری بارقه‌های امید را در میان پژوهشگران روشن میکند. از سوی دیگر آثاری که از این دوره به دست ما رسیده بدلیل فاصله زیاد بین تألیف و کتابت از لحاظ مختلف به دست کاتبان دگرگون شده است و تلاش برای پیدا کردن نسخه اصل یا نسخ نزدیک به تألیف ادامه دارد؛ مانند شاهنامه فردوسی که قدیمترین نسخ موجود یعنی فلورانس، سن ژوزف و لندن حدود دو قرن از تألیف فاصله دارند. همین مسأله باعث شده تا پژوهشگران دوره اول زبان فارسی از یکسو نظرشان به نسخ خطی و مقابله آنها باشد و از سوی دیگر نظر به ویژگیهای سبکی همان دوره و در واقع مقابله آثار با هم از لحاظ سبکی باشند.

برای این کار لازم است که ویژگیهای سبکی هر اثر از لحاظ زبانی و فکری و ادبی به دقت مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا از این طریق ویژگیهای کلی هر دوره معلوم گردد و در این کار نباید بین متون مختلف با موضوعات متفاوت فرق گذاشته شود و متون ادبی، علمی، تاریخی و ... مورد تحلیل قرار گیرند. از سوی دیگر باید معلوم گردد که هر اثری در کدامیک از گونه‌های زبان فارسی جای میگیرد.

یکی از آثاری که در عهد ملک‌شاه سلجوقی تألیف و تاکنون تصحیح و به زیور طبع آراسته نشده، شکارنامه‌ای^۱ است که به دستور ملک‌شاه و سعی خواجه نظام الملک و نهایتاً به دست «ابوالحسن علی بن محمد نیشابوری» براساس ترجمه شکارنامه نوشیروانی و چند شکارنامه دیگر تألیف شده. از این رساله سه نسخه در ایران برجای مانده و تحلیل سبکی این اثر - بخصوص بررسی ویژگیهای زبانی آن - میتواند به سبک‌شناسی دوره اول زبان فارسی و گونه‌شناسی زبان فارسی کمک کند.

پیشینه تحقیق:

شکارنامه ملک‌شاهی به دست نگارنده این پژوهش کشف و به عنوان پایان‌نامه دکتری با سه نسخه نویافته تصحیح شده است. همچنین نگارنده مقاله‌ای را با عنوان «شکارنامه ملک‌شاهی و اهمیت آن در تاریخ علم» در مجله تاریخ علم دانشگاه تهران به چاپ رسانیده است که به جایگاه این رساله در

^۱-شکارنامه به رساله‌ای گفته میشود که در آن به مسائل مربوط به شکار و معالجه جانوران شکاری پرداخته شده است و دقیقاً معادل بازنامه است.

تاریخ علم و روشهای طبی و مسائل تاریخی پرداخته است؛ اما سبک و بخصوص ویژگیهای زبانی آن مغفول مانده است. به غیر از تحقیقات مذکور هیچگونه تحقیق گسترده‌ای در مورد این رساله مهم از قرن پنجم انجام نگرفته است.

مختصری درباب شکارنامه ملکشاهی:

چنانکه از متن شکارنامه ملکشاهی برمی آید، ملکشاه علاقه بسیار زیادی به شکار داشته؛ بهمین خاطر خواجه نظام الملک را مأمور میکند تا از روی بازنامه‌های پیشین بخصوص ترجمه بازنامه نوشیروانی، شکارنامه‌ای برای وی تألیف کند تا دستور کار میرشکاران باشد. خواجه نظام الملک نیز بازداران را از سراسر ملک فرا میخواند و پس از بررسی فراوان معلوم میگردد که بهترین بازدار زمانه شخصی به نام «ابوالحسن نیشابوری» است. بنابراین کار تألیف بازنامه را به وی میسپارند و به وی اقطاع و جامه تشریف میکنند. (شکارنامه ملکشاهی، ص ۱-۳)

این شکارنامه از سه قسمت مجزا تشکیل شده است. دیباچه که مختصری است درباب سیر بازنامه نویسی تا قرن پنجم و چگونگی تألیف شکارنامه ملکشاهی. بخش دوم درباب تربیت و معالجه پرندگان شکاری. بخش سوم در تربیت و معالجه دوندگاه شکاری. (برای اطلاع بیشتر از محتوای تاریخی و روشهای معالجه ر.ک مقاله نگارنده در مجله تاریخ علم دانشگاه تهران با عنوان «شکارنامه ملکشاهی و جایگاه آن در تاریخ علم»)

معرفی نسخ:

نسخه کتابخانه آیت الله گلپایگانی به شماره ۶۲۵۶-۳۱/۱۳۶ خط نستعلیق، بی تا، از پایان افتادگی دارد، ۱۱۷ برگ.

نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۱۲۶۴۶ خط نستعلیق و از اول و آخر افتادگی دارد، نستعلیق، بی تا، ۶۵ برگ.

نسخه کتابخانه آستان به شماره ۲۴۲۹۷/۲ خط نستعلیق کتابت ۱۲۸۵، ۱۰۷ برگ.

بررسی درجه اصالت نسخ و شیوه مصحح برای استخراج ویژگیهای زبانی:

با توجه به فاصله بسیار زیاد بین کتابت نسخ و زمان تألیف کتاب^۱ در هر قسمتی از این رساله میتوان بسهولت، دست تصرف کاتبان را مشاهده نمود. نگارنده برای تصحیح و بخصوص تهیه سبک این اثر مجبور بود که به شیوه‌هایی دست یازد تا غبار ۷۰۰ ساله تصاریف دهر را از چهره این رساله بزدايد. اگر نگارنده بخواهد فهرستی از تمامی تصرفات تهیه کند، خود کتابی مستقل خواهد شد؛ بهمین خاطر در اینجا به پنج مورد از تصرفات کاتبان به عنوان نمونه اشاره خواهد شد تا خوانندگان را به کثیر رهنمون باشد.

^۱ - مثلاً نسخه اساس از زمان تألیف، حدود هفت قرن فاصله دارد.

۱- یکی از شیوه‌های رایج استعمال واژه «راست» در نظم و نثر کهن فارسی - بخصوص دوره اول آن^۱ - برای تأکید ادات تشبیه (حروف: مثل، مانند، بگردار، ... و یا فعل مانستن) است: «به نهاد و خو و صورت به پدر ماند راست/پسر آن است پدر را که بماند به پدر» (دیوان فرخی سیستانی: ص ۱۰۶)؛ همچنین برای شواهد بیشتر رک (دیوان منوچهری: ص ۱)؛ تاریخ سیستان: ص ۲۳؛ دیوان مسعود سعد، ج ۱: ص ۳۲۴ و ۴۰۵)

کاتبی که از این ویژگی بی اطلاع بوده، به گمان خود اینگونه مشکل جمله زیر را حل نموده: «[چرخ] گردنهای مرغان بزرگ بشکند و نشستنش همچون سگ بود و راست و دلیر بود.» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۹۵) با توجه به مطالبی که ذکر شد، کاملاً واضح است که «و» قبل از واژه «راست» حاصل تصرف کاتبان بوده؛ چنانکه در مواضع دیگر به درستی کتابت شده است: «و آموختن و کار گشاد کردن همچون شاهین باشد راست.» (همان: ۹۷) «و آموختن شیر همچون آموختن یوز است راست ولیکن شیر بهتر آموزد.» (همان: ۱۰۵) «و خوی شیر همچون خوی یوز است؛ مگر آنکه او با مردم بیامیزد راست.» (همان: ۱۰۶)

۲- در زبان کهن فارسی - بخصوص دوره اول - استعمال مصدر «تاسیدن» و مشتقات آن رایج بوده است. دو ساخت پر کاربرد از این مصدر «تاسیده» و «تاسه» است. بخصوص واژه اخیر - یعنی «تاسه» - در زبان مولانا شواهد فراوان دارد: (تاریخ بیهقی: ص ۶۳۱؛ کیمیای سعادت: ج ۱: ص ۱۰۹؛ کلیات شمس تبریزی: ص ۹۸۱). با توجه به این مقدمه در نسخه اساس اینگونه آمده است: «علامت [این بیماری] آن بود که باز ترسیده و خیره گردد و همیشه ترش‌روی» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۶۶) در نسخه گ: بصورت «تاسیده» و در نسخه م: بصورت «سده» آمده. مشخص است که این واژه همان «تاسیده» است. در موضع دیگر در نسخه اساس اینگونه آمده: «علامت این آن بود که باز روشن چشم بود و آرمیده و خوش‌منش و فربه و کشیده پیخال و لیکن باریک پیخال و خیره و تاسیده بود.» (همان: ۵۲) در نسخه گ: بصورت «ماسیده» و در نسخه م: بصورت «تاسیده» آمده. کاملاً مشخص است که ضبط نسخه اساس در این مورد صحیح است و البته بحکم «القلیل یدل علی الکثیر» میتوان این احتمال را داد هر جای نسخه که «ترسیده» و «ماسیده» و واژه‌هایی شبیه به این آمده احتمال «تاسیده» بودنش قوی است.

۳- یکی از لغات کهن زبان فارسی که در نظم و نثر دوره اول نمونه‌هایی دارد، صفت «مندور» است؛ (دیوان منوچهری: ص ۳۹؛ تاریخ بیهقی: ص ۵۵۷) در دو نسخه (اساس و م) واژه «مندور» آمده است: «[باز] همه سال مندور بود» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۳۶)؛ لکن در نسخه گ اینگونه آمده است: «همه سال دردمند و مفلوک و صاحب ادبار و سیاه‌بخت باشد» (همان) همانطور که معلوم

^۱ - درباب ادوار سه‌گانه زبان فارسی رک (دستور تاریخی زبان فارسی: ص ۹).

است کاتب نسخه گ چهار واژه به متن اصلی افزوده و نهایتاً لغت کهن «مندور» را از نسخه حذف نموده.

۴- یکی از لغاتی که در زبان کهن فارسی کاربرد آن رواج داشته «اندروای» بمعانی مختلف از جمله «در هوا» است. (برای مثال رک دیوان عنصری: ص ۲۷۰) در نسخه اساس اینگونه آمده است: «پس خود را از درخت فرواندازد و از زیر برآید و مرغ را اندر هوای بگیرد» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۹۲) در نسخه گ بصورت «اندروای» و در نسخه م «اندررای» آمده. کاملاً معلوم است که ضبط نسخه اساس فاسد است.

۵- تلفظ قدیم واژه «گیاه» که امروز مستعمل است در اغلب متون کهن بصورت «گیا» استعمال شده: (شاهنامه، ج ۱: ص ۲۲۲؛ شرفنامه: ص ۱۵۰؛ اقبالنامه: ص ۸۴؛ دیوان امیر معزی: ص ۱۴) در متن نسخه اساس همه جا بصورت «گیاه» آمده؛ اما در نسخه گ و م در اغلب موارد بصورت «گیا» ضبط شده و معلوم است که کاتب نسخه اساس با گذاشتن «ه» در آخر «گیا» بگمان خود مشکل املائی نسخه را تصحیح کرده.

۶- در زبان کهن فارسی - بخصوص در دوره اول - برای مقاصد خاص مفعول بواسطه یا بیواسطه بین «مر» و «را» می آید. در نسخه اساس ما حدود سی بار این ویژگی زبانی رعایت شده. ناگهان در قسمتی از نسخه اینگونه آمده:

«اندر چگونگی بازدار و شناختن او هر باز را» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۱۱)

بدون هیچ تردیدی مشخص است که بجای «هر»، «مر» صحیح است.^۱

۷- پژوهشگری که با زبان کهن فارسی آشنایی دارد میداند که در متون قدیم - بخصوص دوره اول آن - واژه «خوب» متضاد «زشت» و واژه «نیک» متضاد «بد» است.

در تحلیل بسامدی رایانه‌ای که از واژگان این رساله شد معلوم گردید که بسامد «نیک» و «نیکو» در معنای آنچه امروز «خوب» می‌گوییم به ترتیب ۶۸ و ۶۶ میباشد. محققى که با متون کهن فارسی آشنایی دارد ناگهان در خواندن این رساله به جمله زیر میرسد: «دیگر بیار کافور نیم‌دانگ با مغز تخم کدوی شیرین یک دانک خوب بسای تا یکی گردند» (همان: ۴۶)

بوضوح مشخص است که لغت «خوب» در اینجا حاصل تصرف کاتبان متأخری بوده که از این ویژگی سبکی بی‌اطلاع بوده‌اند؛ چنانکه در تحلیل بسامدی رایانه‌ای معلوم شد بسامد (*frequency*) «خوب» در این رساله تنها سه بار بوده.

^۱- نگارنده در تصحیح متن به هیچ عنوان ضبط نسخه اساس را تغییر نداد. حتی اگر کاملاً مشخص بود که ضبط اساس فاسد است و برگزیدن وجه صحیح را به عهده خواننده گذاشته.

همچنین این جمله در دو نسخه دیگر؛ یعنی «گ» و «م» وجود ندارد و به نظر میرسد حاصل تجربیات یکی از صاحبان نسخه‌ها بوده و آن را در میان شکارنامه ملکشاهی جای داده است.

۸- یکی از معانی پرکاربرد واژه «بیش» در نثر کهن فارسی - بخصوص دوره اول آن - بمعنی «دیگر» است. در موضعی از این رساله اینگونه آمده است: «پره‌های گرد گوش او اگر خواهی به ناخن پرایی برچینی؛ چنانکه سوراخ گوش باز پیدا شود، بیش پرواز نتواند کرد» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۲۳) در مواضع شبیه بهمین مورد اینگونه آمده است:

«دیگر پرواز نکند» (همان: ۲۳)

«تا او باشد من بعد پرواز نکند» (همان: ۲۳)

نگارنده با اینکه به هیچوجه شیوه ضبط نسخه اساس را تغییر نداد؛ احتمال «بیش» بودن «دیگر» و «من بعد» را بسیار قوی میداند.

۹- در زبان کهن فارسی گاهی شیوه ساخت صفات نسبی با امروز تفاوت دارد. ممکن است در قدیم بجای «ی» از «ین» استفاده میکردند و یا بالعکس. در دوره‌ای «غزنی» میگفتند و در دوره دیگر «غزنین».

در نسخه اساس ما اینگونه آمده است:

«علاج این آن است که سه من گوشت فربه در دیگ کنی. باید که دیگ سنگی باشد.» (همان: ۶۶)

در نسخ بدل ما (گ و م) بجای «سنگی» «سنگین» آمده است. از آنجا که معمولاً در تصحیح نسخ خطی وجه مهجور و متروک صحیح است میتوان به ظن قوی گفت که ضبط نسخه اساس فاسد است و در اینجا «سنگین» درست‌تر است؛ ولی در همان معنای نسخه اساس؛ یعنی دیگی از جنس سنگ. ۱۰- از افعال کهن فارسی «آهنجیدن» به معنای برکندن است که امروزه استعمال نمیشود. با توجه بهمین نکته در نسخ اینگونه آمده است:

«علاج آن است که یکی موشک خردک را پوست بیامیخی و باژگونه کنی و بشویی» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۴۸)

در دو نسخه ما (نسخه اساس و «م») هر دو «بیامیخی» آمده است؛ لکن کاتب نسخه «گ» با آوردن کلمه «برکن» بجای «بیامیخی؟» باب تحقیق را بسته و قضیه را فیصله داده است. مشخص است که در اینجا «بیامیخ» تصحیف «بیاهنج» است.

بررسی سطح زبانی:

فعل:

فعل ماضی پیاپی با «ی» (ماضی ساده + «ی»)^۱.

«پس بموجب فرموده وزیر آن کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرد و آنچه استادان دانستند اضافه کرد و ملک تا آخر عمر بدان کار کردی.» (همان: ۳).

وجه شرطی با اضافه کردن «ی» شرط و جزای شرط به آخر فعل ماضی ساده.^۲

«چه شاهین بر اینگونه دیدم که مرغ را اندر هوا بزد، چون به زمین رسید مرده بود و اگر بر گردن زدی و بسمل گاه زدی، گردنگاه بشکستی و بسمل کردی و این شاهین بر این کردار اسمعیل بن احمد را بود.» (همان: ۸۸).

منفی کردن فعل مضارع با اضافه کردن «ن» نفی بر «ب» مضارع التزامی.^۳ (بسامد این شیوه

منفی کردن بسیار کم است و بهمین دو مورد در کل کتاب محدود میشود)^۴
«و اگر شراب نیابی آب گرم فروکن همه بگدازد و اگر گوشت سخت فسرده باشد و بدین معالجتها نبگدازد.»

(همان: ۵۵)؛ «در خانه نبگذاری که شکار فراموش کند.» (همان: ۲۱)

فعل امر: فعل امر به چهار شکل در این کتاب آمده:^۵

^۱- در باب ماضی پیاپی رک (تاریخ زبان فارسی، خانلری، ج ۲: ۲۳۵؛ دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، ابوالقاسمی: ص ۱۵۲) فعل ماضی پیاپی بر انجام یافتن کاری به طور عادت در گذشته دلالت میکرده است. این نوع فعل ماضی را استاد خانلری «ماضی پیاپی» نامیده است.

^۲- بسامد این ویژگی در نسخی که در دست نگارنده بود بسیار کم است و پیوسته این احتمال را باید در مقابل دیدگان داشت که شاید در نسخ اصلی - که در طی تاریخ از بین رفته- این ویژگی زیاد بوده و طی گذر زمان کاتبان در آن تصرف کرده اند؛ بگونه ای که جز این چند مورد باقی نمانده است. این ویژگی در نثر کهن فارسی کاربرد فراوان داشته؛ چنانکه استاد سخن گوید: گربه مسکین اگر پر داشتی / تخم گنجشک از جهان برداشتی. (گلستان: ص ۱۱۴).

^۳- برخلاف شیوه امروز که «ب» را به «ن» تبدیل می کنیم: بروم ← نروم. ضمناً با توجه به سختی نقطه خوانی در نسخ خطی شاید «ب» بر «ن» تقدم داشته باشد.

^۴- با توجه به فاصله زیاد نسخ از زمان تألیف شاید در آغاز این ویژگی زیاد بوده و کاتبان بتدریج در آن تصرف کرده اند و نهایتاً همین دو مورد باقی مانده.

^۵- علاوه بر این چهار مورد، ذکر این نکته ضروری است که اصولاً در قسمتهای زیادی نویسنده تلاش دارد از صیغه های فعل مضارع بخصوص زمان حال التزامی بجای فعل امر استفاده کند. این مطلب در متون دیگر نیز سابقه دارد؛ مثلاً فردوسی گوید: به آرام خفته تو در خان خویش / چه دیدی بگویی چه آمدت پیش (فردوسی؛ همچنین در این باب رک دستور زبان فارسی: ص ۱۶۱) برای شواهد این ویژگی رک قسمت التفاتهای همین مقاله.

^۶- در کل بازنامه تنها در یک موضع دو بار ترکیب «زنهار+ که+ فعل مثبت» برای تشبیه آمده: «و اگر بی مناسب نباشد از شاخ گاو یا شاخ بز او را بتراش و سوزن کن و زینهار که شوشه وصل کنی اما سوزن آهن و ابریشم بیچارگی را دار چه از سوزن آفت بسیار رسد. زنهار که احتیاط کنی.» (همان: ۷۵) استعمال این شیوه - یعنی زنهار با فعل مثبت - در متون کهن بسیار نادر

بسامد زیاد استعمال فعل امر مستمر با «همی»:

«و چون پیش باز آیی نرمک نرمک با خود سخن همی‌گوی و چون بنشینی پشت سوی باز کن و پرهیز تا بروی باز ننگری.» (همان: ۱۳) همچنین (همان: ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۱۰۰).

بسامد زیاد فعل امر مستمر با «می»:

«و هفتم روز گوشت ماکیان سیاه ده و بر همین قیاس می‌کن.» (همان: ۲۸)؛ همچنین (همان: ۴۳، ۱۰۰، ۶۹، ۴۵)

فعل امر هم با «ب» و هم بدون «ب» آمده:

«پس بیفکن و بمان تا میان دو نماز.» (همان: ۱۳)؛ «البته باز را به حيله باید آب خواره کرد (همان: ۱۴)؛ «و چون بخوانی بازدار را آگاه کن.» (همان: ۱۴)

شیوه‌های تحذیر: با توجه به دستور عملهای فراوانی که در این کتاب آمده؛ اصولاً میتوان روشهای تحذیر را اینگونه دسته‌بندی کرد:

۱- زینهار(زینهار) + تا + فعل منفی.

«و زینهار تا باز نو را از دور نخوانی تا گستاخ گردد.» (همان: ۱۴)؛ همچنین (همان: ۱۵، ۶۶، ۲۹)

۲- زینهار(زینهار) + که + فعل منفی:

«و زینهار که باز را بامداد به گرمابه نبری.» (همان: ۱۵) همچنین (۱۷، ۲۱، ۶۸)

۳- پرهیز (شاید «پرهیز»؟) + تا + فعل منفی:

«و پرهیز تا پس او ندوی.» (همان: ۱۳)؛ «و پرهیز تا پر ندهی.» (همان: ۱۶).

۴- پرهیز (شاید «پرهیز»؟) + که + فعل منفی:

«و بوقت برگرفتن پرهیز که چون باز بر تدوانه چنگال سخت کرده باشد از بیم همچنان برنداری.» (همان: ۱۳)

۵- «باید» + که + قطعا + فعل منفی!

«چون باز را سیر کنی باید که قطعا کسی از پشت باز نگذرد.» (همان: ۱۷)؛ همچنین (همان: ۲۷، ۱۲)

۶- استفاده از فعل نهی که در بیشتر موارد بجای «ن» از «م» برای نهی استفاده میشود:

«چیزی مده تا نماز پیشین.» (همان: ۳۶)؛ همچنین (همان: ۴۴، ۲۲، ۱۰۲)

است؛ مثلاً در گلستان سعدی در داستان انوشروان در شکارگاه: «زینهار تا نمک به قیمت بستانی» (گلستان: ص ۷۴). در چاپ خطیب رهبر اینگونه آمده: «نوشیروان گفت: نمک بقیمت بستان» (همان: ص ۱۰۵).

۱- در کل شکارنامه یک بار بجای «باید»، «زینهار» آمده است (زینهار+که+قطعا+فعل منفی): «و زینهار که در آن چند روز قطعا بر آن استخوان ندهی.» (همان: ۵۶).

۷- بصورت شاذّ با فعل مرکب «حذر کردن»:

«از این نوع باز باید حذر کرد.» (همان: ۹)؛ «و از چکسه حذر کنی.» (همان: ۱۳)

۸- بصورت شاذّ با فعل مرکب «پرهیز کردن»:

«و از دود و آتش پرهیز کنی.» (همان: ۲۱)

در یک مورد مشکوک فعل «بُود» صرف شده:^۱

اما آن یوزها که در کوهها و رودها بوند. (همان: ۱۰۵)

شیوه خاص تنبیه با آوردن («تا» + فعلی از مصدر «دانستن») در آخر جمله^۲:

«چنان باشد که آرزوی تو است تا دانی.» (همان: ۱۰۴)؛ «چند بار مومیائی به روغن سوسن بیاید داد

تا بهتر شود هر کدام را که شکستنی آرند تا دانند.» (همان: ۱۹)؛ همچنین (همان: ۸۶، ۹۰، ۹۱).

استعمال فعل بیان حال^۳:

«خواجه را سخنان ایشان بغایت خوش آمد.» (همان: ۵)؛ «سلطان را بغایت پسندیده افتاد.» (همان: ۵)

حروف:

انواع «را»:

رای اختصاص^۴:

«حمد و سیاس بی حد و قیاس حضرت خداوندی را جلت نعماؤه.» (همان: ۱)

«را» ی تعلق (را + فعل ربطی) ← یک مصدری از فعل «داشتن»^۵:

هیچ آفریده را بر آن مزیدی نیست.» (همان: ۲)؛ «دیگر بیار صعتر کوت کوت و به شیر زنی که او را

پسر باشد بیغاز.» (همان: ۴۵)؛ همچنین (همان: ۷۵، ۷۹).

«را» در معنای «برای»:

«اما سوزن آهن و ابریشم بیچارگی را دار.» (همان: ۷۵)؛ همچنین (همان: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴)

بسامد زیاد استعمال «را» در معنای حرف اضافه «به»:

۱- در دو نسخه گلیایگانی و آستان به همین صورت آمده اما در مجلس نه. با توجه به چنین مستنداتی می‌توان اینگونه استدلال کرد که بسامد اینگونه ویژگیها در آغاز زیاد بوده؛ ولی دست تصرف کاتبان بتدریج از آنها کاسته تا جایی که بجز این چند مورد برجای نمانده است.

۲- این شیوه تنبیه در متون قدیم سابقه دارد؛ زدلبری نتوان لاف زد به آسانی / هزار نکته در این کار هست تا دانی (دیوان حافظ، ج ۲: ۱۰۳۱)؛ وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی / حاصل از حیات جان این دم است تا دانی (همان، ج ۱: ۴۶۴).

۳- در این باب رک (تاریخ زبان فارسی، خانلری، ج ۲: ص ۱۷۶).

۴- در باب «را» ی اختصاص رک (دستور زبان فارسی، خطیب رهبر: ص ۳۵۸).

۵- در باب «را» ی تعلق رک (ویژگی‌های نحوی زبان فارسی، صدیقیان: ص ۱۴۴).

«روزی وزیر را فرمود.» (همان: ۳)؛ «روزی سلطان خواجه نظام الملک را فرمود.» (همان: ۳)؛
همچنین (همان: ۴۳، ۵۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۱)

رای فک اضافه:

«علامت آن بیماری آن بود که باز را اندر چشم رگهای سرخ پدید آید.» (همان: ۳۴)؛ «سه پاره گوشت
میش را میان بشکاف.» (همان: ۴۳)؛ همچنین (همان: ۷۸، ۸۰، ۸۷)

«را» در معنای «در» با بسامد کم:

«هزارسفند و بوستان افروز خشک و سرکل و استخوان زیتون و پاره شانه کهن و علک و خاک چهارراه
بیار و بامداد و شبانگاه را دود کن؛ چه یوز را زود چشم رسد.» (همان: ۱۰۳)

در مواردی که چند مفعول بصورت معطوف کنار هم آمده برای هر معطوف یک رای مستقل
می‌آورد:^۲

«به هوس این فن به بخارا آمد و این کتاب را طلب کرد و فرمود که استادان این فن را حاضر کردند؛
چون دهقان شکنی را و دهقان باتگینی را و ابوالفرج بازدار را و برزگری بازدار را و این کتاب را حاضر
گردانید و بر ایشان خواند.» (همان: ۳)؛ همچنین (همان: ۴)

«مر + ... + را» (بسامد همه انواع ۳۰ بار)

«و بمیان یک درم روغن گاو درنه و مر باز را فروگیر و روغن را بروی یخ نه تا بفسرد و به گلوی باز
فروسیوس.» (صریح) (همان: ۴۴)

معانی مختلف «به»:

«به» بجای «با»

«و بنوک چشم در وی نگر.» (همان: ۱۴)؛ «آنگاه سیر کن به گوشت میش گرم که حالی کشته
باشند.» (همان: ۴۵)

«به» بجای «در»:

«این علت باز را از آن افتد که باز لاغر بود و به سرما به شکار برند.» (همان: ۳۶).

«به» بجای «برای»:

«هر بار که به برگرفتن بنزدیک او باز شوی بنشین تا باز آرام گیرد.» (همان: ۴۰).

^۱ - بعضی «رای» بعد از قید گفته‌اند. (ویژگی‌های نحوی زبان فارسی، صدیقیان: ص ۱۴۳) آقای علی اشرف صادقی در مقاله
«را در زبان فارسی» آورده‌اند که علامت تعریف قید است. (همان).

^۲ - این شیوه در دوره اول زبان فارسی رایج بوده و در دو کتاب تاریخ سیستان و تاریخ بیهقی بیش از دیگر متون استعمال
شده است. (همان: ص ۱۳۵).

«به» بجای «از»:۱

«علاج آن این بود که کبوتر بچه سرخ دم را بگیری و حوصله آن را به سرکه سخت ترش پر کنی تا به دهانش بیرون آید.» (همان: ۴۲)

بسامد زیاد «اندر» بجای «در»:۲ طی تحلیل رایانه‌ای معلوم شد بسامد «اندر»: ۲۳۸ بار و بسامد «در»: ۲۸۸ بار است.

«باب سیزدهم اندر خاشاکهای گوناگون که اندر کریز باید داد» (همان: ۷).

دو حرف اضافه پس و پیش برای یک متمم:

«دو چشم بدو اندر نهد و از آن سبب باز تبه شود.» (همان: ۱۱)؛ همچنین (همان: ۱۳، ۳۴)

عدم استعمال حرف اضراب:۳

«کریزخانه چنان باید که نه بس خرد باشد و نه بس بزرگ؛ میانه باید.» (همان: ۲۶)؛ «و چون به گوشت خوردن حریص گشت اندک‌اندک به جهاندیدن گیر و از جهاندیدن به خواندن و زینهار تا باز نور را از دور نخوانی؛ از نزدیک خوانی تا گستاخ گردد.» (همان: ۱۴).

ترتیب اجزاء جمله: در مواردی جای اجزاء جمله تغییر یافته است.

تقدیم فعل بر مفعول در مواردی:

«پادشاه طلب فرمود خواجه بوذرجمهر حکیم را» (همان: ۲)؛ همچنین: (همان: ۲۱، ۳۷، ۵، ۹۱)

تأخیر قید بر فعل:

«و چون دست در بغل باز کنی آنجا که اصل بود، دو رگ باشد طیان.» (همان: ۱۲)؛ همچنین (همان: ۹۲، ۹۷)

تأخیر متمم بر فعل:

«و باید که استخوان ریزه و گوشت پاره که در اسکره باشد بتمامی بیرون اندازی و کریزخانه را پاک گردانی و رفته.» (همان: ۲۶)؛ «این است آنچه ما دانستیم اندرین باب.» (همان: ۲۹) همچنین (همان: ۳۳، ۹۳، ۹۰)

۱- استعمال «به» بجای «از» در متون دیگر قرن پنجم بخصوص کتاب «اسرار التوحید» کاملاً رایج است. در این باب رک (اسرار التوحید: ص ۲۰۰).

۲- لفظ «در» که مخفف «اندر» است در عهد غزنویان پیدا آمده و یکی از دلایل کهنگی نثر در صورتی که تاریخ نوشتن آن معین نباشد - بشرط عدم تصرف کاتبان - همین مطلب است که اگر بجای «در»، «اندر» استعمال کرده باشند، دلیل آن است که کتاب در قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم تألیف شده است. (سبک‌شناسی، بهار: ج ۱: ۳۳۸).

۳- با تحلیل رایانه‌ای معلوم شد که حتی یک بار هم «بلکه» در متن بکار نرفته است.

تقدیم مضاف الیه بر صفت مضاف.^۱

«خون کبوتر گرم» (همان: ۵۴)؛ «خون میش گرم» (همان: ۴۵)؛ «سرگین سگ سپیدشده» (همان: ۵۰)؛ «سرگین خر خشک بسای» (همان: ۵۴).

بررسی معنایی لغات و اصطلاحات و عبارات و ترکیبات خاص:

اصولاً در سبک‌شناسی کلمات از لحاظ معنوی، دو دسته کلمه قابل بررسی است. لغاتی که مهجور و متروک شده‌اند و دیگر در زبان فارسی معاصر استعمال نمی‌شوند. واژگانی مثل «مندور»، «آژدن»، «ناخن برای/پیرای»... معنای این دسته از لغات معمولاً با مراجعه به فرهنگها و کتب تخصصی براحتی قابل حل است. اما دسته دیگری از لغات وجود دارند که ما امروز از آنها استفاده نمیکنیم؛ اما معنای معاصر آن با معنای گذشته متفاوت است و گوینده‌ای که با متون کهن آشنایی ندارد در هنگام خواند متن به گمان خود متن را میفهمد اما درواقع معنای اصلی آنها را نمیداند. به این دسته، «واژگان فریبکار» میگویند. این دسته واژگان بسهولت قابل فهم نیستند و درک آنها نیازمند تتبع فراوان در متون قدیم است. واژگانی مثل «خانه» در معنای «اتاق»، «خدمت کردن» در معنای «تعظیم کردن»، «ماندن» در معنای متعدی... در این قسمت بدون تمایز بین این دو دسته، فهرستی از واژگان مهجور و فریبکار براساس حروف الفبا ارائه میگردد:

آژدن/آژدن: (همان: ۳۷) در معنای سوراخ کردن. همچنین درباب تلفظ رک. (دستور تاریخی مختصر زبان فارسی: ص ۲۵)؛ **استخراج:** (شکارنامه ملکشاهی: ص ۲۵) در معنای کشف کردن. (بهجه النفوس و الاسرار، ج ۱: ص ۱۲۶)؛ همچنین برای شواهد بیشتر رک (محاسن الوسائل فی معرفه الاوائل: ص ۳۵۱؛ الروض النضر، ج ۲: ۱۴۶؛ بهجه النفوس و الاسرار، ج ۱: ۱۲۶)؛ فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرنوش؛ بیان التنزیل: ص ۱۸۸)؛ **اسکره:** (شکارنامه ملکشاهی: ص ۲۷) کاسه سفالی و جام آبخوری باشد؛ **آغازیدن/آغازیدن:** (همان: ۴۸) خیساندن؛ **اقطاع:** (همان: ۵) درباب معنی رک (واژگان زبان فارسی دری: ص ۶۳) **انگشت:** (شکارنامه ملکشاهی: ص ۷۵) به معنی ذغال شده؛ **اخرم کردن:** (همان: ۸۴) در دیوان خاقانی سابقه دارد به معنی سوختن دماغ (فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی)؛ **آسمانه:** (شکارنامه: ص ۶۷) این واژه در اصل مصغر «آسمان» بوده اصطلاحاً به «سقف اتاق» اطلاق میشود. (غلط ننویسیم)؛ همچنین رک (قابوسنامه: ص ۶۹؛ دیوان مسعود سعد، ج ۲: ۷۷۶)؛ **بالا:** استعمال لغت «بالا» در معنای مقابل «پهنا» که امروزه متروک شده (شکارنامه ملکشاهی: ص ۲۶)؛ «اما طغرل همچون چرخ و شاهین باشد به بالا و کردار.» (همان: ۹۳) با این معنا در دوره اول زبان فارسی به فراوانی بکار رفته (ذخیره خوارزمشاهی، ج ۲: ۱۵۴؛ شاهنامه، ج ۳: ۱۶۱۱؛ قصص الانبیاء: ص ۲۸۶)؛ **به سر خود:**

^۱ برای اطلاع بیشتر از این نوع ساختمان رک: مقاله دو تحلیل تازه از صفات در زبان فارسی. مجد امید.

^۲ درباب تحوّل معنی واژگان در زبان فارسی رک (تحوّل معنی واژه در زبان فارسی، ۱۳۵۵).

(شکارنامه ملکشاهی: ص ۹۷) این ترکیب بصورت‌های مختلفی (به سر خود، به سر خویش، به تن خویش) در قرن پنجم فراوان بکار رفته است (الابنیه عن حقایق الادویه: ص ۵۰؛ رساله قشیریه: ص ۴۳۸؛ نوروزنامه: ص ۵۸)؛ **بی تیماری**: (شکارنامه ملکشاهی: ص ۳۸)؛ همچنین (همان: ۵۵، ۴۲) در نظم و نثر کهن فارسی بندرت سابقه دار: (قابوسنامه: ص ۱۵۵؛ دیوان امیرمعزی: ص ۷۰۳)؛ این لغت در تاریخ بیهقی نیز بکار رفته است؛ بمعنی «عدم غمخواری» (فرهنگ تاریخ بیهقی: ص ۳۳)؛ **پدواز**: (شکارنامه ملکشاهی: ص ۲۷) از اصطلاحات بازداری است. دو چوب بلند باشد که هر دو را از هم به اندک فاصله بر زمین فروبرند و چوب دیگر بعرض بالای آنها بندند تا کبوتران و گاهی جانوران شکاری بر آن نشینند و آن را به عربی می‌قعه خوانند (برهان)؛ **پروزیدن**: استعمال فعل «پروزیدن» که معنای آن بر نگارنده معلوم نشد. «باب هشتم اندر پروزیدن (در نسخ بدل پروزیدن) از درخت به درخت جستن و بدخوبی کردن باز و دفع این علت» (همان: ۲۲)؛ **تفسیدن**: (همان: ۸۴)؛ **جرجر کردن**: «علاج این آن بود که خاک شور به هاون اندر افکنی و جرجر کنی تا پوست از او بشود» (همان: ۳۴)؛ «دیگر لوبیای سفید اندر هاون افکن و جرجر کن تا پوست از او برود» (همان: ۳۴)؛ **جولاهه**: (همان: ۱۵) به معنی بافنده؛ **چکسه**: (همان: ۱۳) نشیمن باز و باشه را گفته‌اند (برهان) **چون**: استعمال «چون» + صفت + ی. «[باز] همه سال مندور بود و بَنک بسیار کند و سرها / پرها؟ بر دم اندازد، فروهشته چشمها و خم گرفته و بر خویشتن همی پیچد و چون بیهوشی باشد» (همان: ۳۶) «این نوع بیان حالت در کتاب کلیله و دمنه و کتابهای دیگر قرن پنجم و ششم و هفتم فراوان دیده میشود و چنان هم نیست که همیشه نمایانند و جلوه دادن در نظر باشد؛ بیشتر اوقات از «چون» معنی «درحکم» و «به منزله» اراده میشود» تعلیقات مینوی بر کلیله و کلیله و دمنه: ص ۸۲)؛ همچنین در این باب رک مقدمه شفیع کدکنی بر اسرارالتوحید (اسرارالتوحید: ص ۲۰۱)؛ **خانه**: (شکارنامه ملکشاهی: ص ۱۴) در زبان کهن فارسی - بخصوص دوره اول - این واژه اغلب بمعنای «اتاق» آمده است (واژه‌های فریبکار: ص ۲۸)؛ **در بدر**: (همان: ۴۷) فصل به فصل، نکته به نکته، جزء به جزء چنانکه در شاهنامه آمده (فردوسی، ج ۲: ۶۰۹)؛ **دنباله چشم**: (شکارنامه ملکشاهی: ص ۴۶) در معنای گوشه چشم، چنانکه حسن غزنوی گوید (دیوان سید حسن: ص ۷)؛ **راست**: در معنای برابری: «علاج این آن بود که خاک شور به هاون اندر افکنی و جرجر کنی تا پوست از او بشود و آنگاه بدمی تا پوست از او بیرون شود و آنگاه خرد بساید و با پاره مشک و طبرزد به وزن راست بر او بسای و با هم بیامیز: (شکارنامه ملکشاهی: ص ۳۴)؛ همچنین در ترکیب «راست نظر»: وصل کردن را مردی چابک و

^۱- کاربرد «راست» در این معنا در نظم و نثر گذشته کاملاً رایج بوده است: «و باید که به وسیب بهم راست بکوبند و با انیسون بیامیزند» (الابنیه: ص ۱۹۱)؛ «کافور و صندل و مرجان و مازوی سبزی سوراخ و زعفران آب بدو نارسیده به هم آرند، جمله

راست‌نظر^۱ و زیرک باید. (همان: ۷۵)؛ **رکو:** (همان: ۳۳) (بسامد بیش از ۱۰ بار) کرباس (انجمن آرا) قطعه‌ای از پارچه کهنه (ناظم الاطبا)؛ **ستان:** (همان: ۳۹) واژه مهجور «ستان» در معنای به پشت خوابیده؛ **سهره:** (همان: ۹) بمعنای «سرخه» که از فرهنگها فوت شده اما در بعض متون قدیم سابقه دارد. (تاریخنامه طبری، ج ۲: ۹۴۶) **شکاری:** (شکارنامه ملکشاهی: ص ۹۳) استعمال واژه «شکاری» با «ی» لیاقت در معنای «مرغان شایسته شکار شدن»؛ مثل: کبک و تذرو و مرغابی و آهو...؛ **شکره:** (همان: ۹۳) استعمال «شکره» و جمع آن «شکرگان» در معنای «پرنده شکاری»؛ **قطره کردن:** (همان: ۸۹) گویا بمعنای تاختن؛ **کفچه‌لیز:** (همان: ۱۰۲) آلتی شبیه به کفگیر؛ **گرفتن:** (همان: ۳۶) در معنای آغازی. در باب افعال آغازی رک (دستور تاریخی فعل، ج ۲: ص ۱۲۳۰) (پنج گفتار در دستور تاریخی: ص ۶)؛ **گلوبنده:** (همان: ۳۲) استعمال صفت مهجور «گلوبنده» در معنای «شکمبار» به عنوان صفتی برای شایستگی باز؛ **گونه:** (همان: ۷۳) گاهی در متون قدیم بخصوص «تاریخ» بیهقی ترکیبی ساخته میشود از «صفت» + «گونه» که معنایی شبیه به «تقریباً» امروزی میدهد. «میان دو نماز بارانکی خردخرد میبارید چنانکه زمین ترگونه میکرد» (تاریخ بیهقی: ص ۳۴۰) در کل رساله یکبار این ترکیب آمده: «و اگر جای پرخوره آماس کرده باشد و کبود گونه بود» (شکارنامه ملکشاهی: ص ۷۳)؛ **ماندن:** (همان: ۴۷) فعل «ماندن» در معنای خاص بصورت «متعدی»؛ **مرود:** (همان: ۱۰۰) آهن حلقه لگام. (تعلیقات غروی بر بازنامه نسوی: ص ۱۰۵)؛ **مزه یافتن:** (همان: ۱۸) استعمال فعل مرکب مهجور «مزه یافتن» در معنی «لذت» بردن^۲ (۲ بار)؛ **ناخن پرای/پیرای/برای:** (همان: ۲۳) بمعنی ناخن گیر؛ **هال:** (همان: ۱۵) واژه «هال» در معنای خاص که گویا اصطلاح بازداری است (تنها یک بار در کل شکارنامه)؛ چنانکه ناصر خسرو گوید (دیوان ناصر خسرو: ص ۲۵۴).

بسامد ساخت صفت مرکب با پسوند «ناک» در معانی مختلف بیشتر از استعمال امروزی: **آب ناک** (۳ بار): «پیخال باز تنکی بود و شاخ شاخ و آب ناک بود» (همان: ۱۲؛ ۶۱)؛^۳ **گوشت ناک** (۲ بار) (همان: ۸؛ ۹۲)؛ **خار ناک** (۱ بار): «جرد را بهارگاه در بیابانها جوی و اندر جایگاه ریگ

به وزن راست با یکدیگر. «(فرخنامه: ص ۳۳۹)؛ نام تو محمود بحق کرده اند/ نام چنین باید با فعل راست (دیوان فرخی سیستانی: ص ۱۸)؛ که و مه راست باشد نزد نادان / چوروز و شب بچشم کور یکسان (ویس و رامین: ص ۴۱).

^۱ - نظامی راست: چون شدی راستگوی و راست نظر / با من از راه راستی مگذر (هفت پیکر: ص ۱۱۱).

^۲ - در متون قدیم سابقه دارد. رک (رساله قشیریه: ص ۲۸۶)؛ فرهنگ‌نامه قرآنی، یاحقی، ج ۵: ص ۲۳۸۵؛ مکتوبات: ج ۶۲؛ ترجمه تفسیر طبری: ج ۶: ص ۱۶۶۵؛ شرح التعریف، ج ۱: ص ۱۹۰؛ ترجمه قرآن: ص ۶۴).

^۳ - در باب پسوند ناک و معانی آن رک (فرهنگ پسوند در زبان فارسی، رواقی: ص ۶۸۳).

یا اندر دشتهای **خارناک**» (همان: ۲۰)؛ **موی‌ناک** (بار): «یوز شایسته آن بود که سپید بود یا سرخ **موی‌ناک**» (همان: ۹۹)؛ **نمناک** (بار): «جایگاه **نمناک**» (همان: ۱۰۴)؛ **بوی‌ناک** (بار) (همان: ۱۰۴).

بررسی سطح آوایی:

در تهیه و ویژگیهای آوایی، زبان امروز اصل و اساس قرار داده شد و هر جا از سبک زبان امروزی خارج بود آن ویژگی به عنوان مختصه آوایی ذکر شد و در این کار به اصل آن در زبانهای ایران باستان و یا عربی و دیگر زبانها توجهی نشده است. ویژگیهای پرکاربرد آوایی: قلب، افزایش، کاهش، تخفیف، ابدال است. در اینجا فهرستی از واژگان که از لحاظ آوایی اهمیت دارند آورده میشود: **اپیشن** (همان: ۴۳) / **آویشن**؛ **اسپندان** (همان: ۵۱) / **اسفند**؛ **اسطرخ** (همان: ۳۷) / **استخر**؛ **اشتر** (همان: ۱۰۵) / **اش**؛ **تر**؛ **افریدون** (همان: ۱۹) / **فریدون**؛ **افشرده** (همان: ۴۳) / **افشرده**؛ **اوستاد** (همان: ۴۹) / **استاد**؛ **باژگونه** (همان: ۴۸) / **واژگون**؛ **باشق** (همان: ۹۳) / **باشه**؛ **برنگ** (همان: ۳۹) / **برنج**؛ **قلنفر** (همان: ۴۵) / **قرنفل**؛ **پلپل** (همان: ۵۵) / **فلفل**؛ **پ**؛ **لیته** (همان: ۵۱) / **فتیله**؛ **جوژه** (همان: ۲۸) / **جوجه**؛ **دشخوار** (همان: ۴۳) / **دشوار**؛ **سبشه** (همان: ۲۶) / **شپش**؛ **کتیرا** (همان: ۴۴) / **کتیرا**؛ **کفک** (همان: ۴۵) / **کف**؛ **کلیسیا** (همان: ۱۰۴) / **کلیسا**؛ **مویزه** (همان: ۵۴) / **مویز**؛ **نومید** (همان: ۸۶) / **ناامید**.

بررسی سطح ادبی:

این بازنامه یک اثر علمی است و از جنبه ادبی ارزشی ندارد. مؤلف گاهی برای تصویر و توضیح مطلبی به استعمال تشبیه میپردازد؛ مثل: «و خویشان بر زمین افکند **همچون سنگ** و پرها نگشاید؛ مگر گاه‌گاه و چون بگشاید همچنان بود **چون دست استاد رودزن بر روی بربط** و چون بر شود همچنان بود **چون سنگ که از منجنیق بررود**» (همان: ۸۷).

نتیجه‌گیری:

با توجه به اینکه شکارنامه ملکشاهی در قرن پنجم - یعنی دوره اول زبان فارسی و قبل از حمله مغول - تألیف شده است، حاوی شواهد زبانی فراوانی است که میتواند به تدوین سبک دوره اول زبان فارسی بخصوص سبک نثر علمی دوره سلجوقیان کمک کند. همچنین شواهد زبانی این اثر میتواند در شرح و تفسیر متون مختلف - بخصوص ادبی - دوره اول زبان فارسی مورد استفاده قرار گیرد.

فهرست منابع

۱. الابنیه عن حقائق الادویه، موفق هروی، ابومنصور، تصحیح بهمنیار، ۱۳۴۶، تهران: نشر دانشگاه.
۲. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منور، تصحیح شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، تهران: نشر آگاه.

۳. اقبالنامه، نظامی، الیاس بن یوسف، تصحیح برات زنجانی، ۱۳۸۱، نشر دانشگاه تهران.
۴. بهجه النفوس و الاسرار، مرجانی، عبدالله بن عبدالملک، تحقیق محمد عبدالوهاب فضل، ۲۰۰۲، الطبعة الاولى، دارالغرب الاسلامی.
۵. بیان التنزیل، نسفی، عزیز بن محمد، ۱۳۷۹، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۶. پنج گفتار در دستور تاریخی، ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۶۷، کتابسرای بابل.
۷. تاریخ بیهقی، بیهقی، ابوالفضل، تصحیح علی اکبر فیاض، ۱۳۷۱، چاپ سوم، دنیای کتاب.
۸. تاریخ زبان فارسی، ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۵، چاپ اول، تهران: نشر نو.
۹. تاریخ سیستان، ناشناس، تصحیح ملک الشعراء بهار، ۱۳۶۶، چاپ دوم، انتشارات پدیده خاور.
۱۰. تاریخنامه طبری، بلعمی، محمد بن محمد، تصحیح محمد روشن، ۱۳۷۸، تهران: نشر سروش.
۱۱. تحول معنی واژه در زبان فارسی، ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۵۵، چاپخانه حیدری.
۱۲. ترجمه تفسیر طبری، طبری، محمد بن جریر، تصحیح حبیب یغمایی، ۱۳۵۶، تهران: توس.
۱۳. ترجمه رساله قشیریه، قشیری، عبدالکرم بن هوازن، ترجمه حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ۱۳۷۴، انتشارات علمی فرهنگی.
۱۴. ترجمه قرآن، ناشناس، تصحیح علی رواقی، ۱۳۸۳، تهران: نشر فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۵. حروف اضافه و ربط، خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۷۹، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مهتاب.
۱۶. دستو تاریخی مختصر زبان فارسی، ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۵، چاپ چهارم، تهران: نشر سمت.
۱۷. دستور تاریخی زبان فارسی، ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۷۲، تهران: توس.
۱۸. دستور تاریخی فعل، احمدی گیوی، حسن، ۱۳۸۰، چاپ اول، تهران: نشر قطره.
۱۹. دستور زبان فارسی، شریعت، محمد جواد، ۱۳۸۴، چاپ هشتم، تهران: انتشارات اساطیر.
۲۰. دیوان امیر معزی، امیر معزی، محمد بن عبدالملک، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، ۱۳۸۹، تهران.
۲۱. دیوان حافظ، حافظ، شمس الدین محمد تصحیح پرویز ناتل خانلری، ۱۳۶۲، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۲. دیوان حکیم فرخی سیستانی، فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، ۱۳۸۰، چاپ ششم.
۲۳. دیوان سید حسن غزنوی، سید حسن غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، ۱۳۶۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۲۴. دیوان عنصری، عنصری، حسن بن احمد، تصحیح محمد دبیر سیاقی، ۱۳۴۲، تهران: نشر کتابخانه سنایی.
۲۵. دیوان مسعود سعد، مسعود سعد سلمان، تصحیح مهدی نوریان، ۱۳۶۴، اصفهان: نشر کمال.

۲۶. دیوان منوچهری، منوچهری، احمد بن قوص، تصحیح محمد دبیرسیاقی، ۱۳۶۳، چاپ پنجم، تهران: نشر زوآر.
۲۷. دیوان ناصر خسرو، ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، ۱۳۷۸، چاپ پنجم، تهران: نشر دانشگاه تهران.
۲۸. ذخیره خوارزمشاهی، جرجانی، اسماعیل بن حسن، ۱۳۹۱، قم: موسسه احیاء طب طبیعی.
۲۹. الروض النضر، عمری، عثمان بن علی بن مراد، تحقیق سلیم نعیمی، ۱۳۹۵، مطبوعه المجمع العلمي العراقي.
۳۰. سبک شناسی، بهار، محمد تقی، ۱۳۴۹، چاپ سوم، تهران: نشر امیرکبیر.
۳۱. شرح التعرف لمذهب التصوف، مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، تصحیح محمد روشن، ۱۳۶۳، تهران: نشر اساطیر.
۳۲. شرفنامه، نظامی، الیاس بن یوسف، تصحیح برات زنجانی، ۱۳۸۰، نشر دانشگاه تهران.
۳۳. شکارنامه، نیشابوری، ابوالحسن، ۱۳۹۴، رساله دکتری، دانشگاه آزاد نجف آباد.
۳۴. فرهنگ پسوند در زبان فارسی، رواقی، علی، ۱۳۸۸، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳۵. فرهنگ تاریخ بیهقی، حسینی کازرونی، سید احمد، ۱۳۸۴، چاپ اول، تهران: زوآر.
۳۶. فرهنگ دشواریهای زبان فارسی، نجفی، ابوالحسن، ۱۳۸۷، چاپ چهاردهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۷. فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، سجّادی، سیدضیاءالدین، ۱۳۸۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوآر.
۳۸. فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۹۱، چاپ چهاردهم، تهران: نشر نی.
۳۹. فرهنگنامه قرآنی، یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۷۲، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
۴۰. فعلهای فارسی دری، ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۵، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
۴۱. قابوس نامه، عنصرالعالی، کیکاووس بن وشمگیر زیار، تصحیح غلامحسین یوسفی، ۱۳۵۲، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۲. قصص الانبیا، نیشابوری، ابواسحق، تصحیح حبیب یغمایی، ۱۳۸۴، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۴۳. کلیات شمس تبریزی، مولوی، جلال الدین، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ۱۳۷۶، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۴. کیمیای سعادت، غزالی، محمد، بکوشش حسین خدیو جم، ۱۳۸۳، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

۴۵. لغتنامه، دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۴۶. محاسن الوسائل فی معرفة الاوائل، شبلی، محمد بن عبدالله، تحقیق محمد التونجی، دارالفنایس، ۱۴۱۲ق، بیروت: طبعه الاولی.
۴۷. مکتوبات، مولوی، جلال الدین، با مقدمه جواد سلماسی زاده، ۱۳۷۹، تهران: نشر اقبال.
۴۸. نوروزنامه، خیام، عمر بن ابراهیم، تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۸۵، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۴۹. واژگان زبان فارسی دری، ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۹۰، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.
۵۰. واژه‌های فریبکار، سمیعی گیلانی، احمد، ۱۳۷۳، نشر دانش، مرداد و شهریور، شماره ۸۳، صص ۲۴-۳۱.
۵۱. ویژگیهای نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری، صدیقیان، مهین دخت، ۱۳۸۳، زیر نظر پرویز ناتل خانلری، چاپ اولفرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۵۲. ویس و رامین، گرگانی، فخرالدین، تصحیح محمد جعفر محجوب، ۱۳۳۷، تهران: نشر اندیشه.
۵۳. هفت پیکر، نظامی، الیاس بن یوسف، تصحیح برات زنجانی، ۱۳۸۰، نشر دانشگاه تهران.